

طرح صلح جرد کوشنر فاجعه بار خواهد بود

رایت ستلوف

۱۰ می ۲۰۱۹

تنها راه حفظ مزایای بلندمدت طرح صلح کوشنر این است که این طرح را کنار بگذاریم.

هفته گذشته مصاحبه‌ای کردم با جرد کوشنر، مشاور کاخ سفید درباره فرایند صلح خاورمیانه، که در جریان کنفرانس سالانه انستیتو واشنگتن انجام شد و به طور زنده از شبکه سی-اسین هم پخش می‌شد. با وجود اینکه اخیراً در مطلبی نوشته بودم که طرح صلح او یک «پیشنهاد باخت-باخت» است و رئیس‌جمهور ترامپ باید برای جلوگیری از یک شکست مفتضحانه این طرح را مسکوت بگذارد، کوشنر با خوشرویی پذیرفت که با من مصاحبه کند. چهل و پنج دقیقه با هم کلنجار رفتیم - من حمله می‌کردم و او دفاع می‌کرد- و در تمام مدت گفت‌وگو باوقار و خوش‌مشرب و مودب بود. او ضمن اینکه جنبه‌های کلیدی تفکرش را درباره دیپلماسی در خاورمیانه توضیح می‌داد، تا جای ممکن از افشای مفاد اصلی طرحش خودداری می‌کرد.

با این حال اطلاعات زیادی دستگیرمان شد. به خصوص این نکات:

- طرح آمریکا شامل جزئیات زیادی می‌شود که پاسخگوی مسائل اساسی در دستورکار اسرائیل و فلسطین است، از جمله پیشنهادهایی برای مرزهای نهایی اسرائیل، حل‌وفصل مسائل شهر مورد منازعه یعنی اورشلیم، آینده آوارگان فلسطینی، تمهیدات امنیتی که حافظ توافق صلح خواهد بود، و روابط سیاسی نهایی بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها. این طرح درباره نحوه آغاز یک فرایند جدید مذاکره نیست؛ بلکه او صریحاً اعلام کرد که هدفش پیشنهاد «راه‌حل‌ها» است.
- طرح آمریکا تأکید بیشتری بر معادله امنیت برای اسرائیل و بهبود کیفیت زندگی برای فلسطینیان دارد، و تأکید کمتری بر «آرمان‌های سیاسی» فلسطینی‌ها. وقتی فرصت بحث از ایده دولتمندی بدون ارتش برای فلسطینیان - یا «دولت حداقلی» - شد، یعنی ایده‌ای که بنیامین نتانیاو، نخست‌وزیر اسرائیل، پیشنهاد کرده، کوشنر گفت که کلاً از اصطلاح «دولت» اجتناب می‌کند و در توضیح گفت: «اگر بگویید 'دولت' این برای اسرائیلی‌ها یک معنی دارد، و برای فلسطینی‌ها معنی دیگری دارد. برای همین ما می‌گوییم که بهتر است اصلاً اسمش را نیاوریم.» یا این‌حال، معلوم نبود چرا او که برای همه مسائل موجود در فرایند صلح، پیشنهادی در آستین دارد، از تعریف «دولتمندی» در نظر آمریکا خودداری می‌کند. چیزی که مشخص بود، این بود که هر طور آرمان‌های فلسطینی را تعریف کنیم، به‌زحمت می‌شود همدلی کوشنر را نسبت به آرمان‌های سیاسی فلسطینیان برانگیخت. (او یک بار حین صحبت برای اشاره به اسرائیل و هویت آبی فلسطینیان، از واژه «کشورها» استفاده کرد، اما این بیشتر شبیه یک اشتباه لپی بود تا این که اشاره‌ای با بار سیاسی باشد).
- طرح آمریکا به طور شاخصی بر این تمرکز دارد که منطقه فلسطینی را به یک جاذبه سرمایه‌گذاری بدل کند تا از این راه کیفیت زندگی فلسطینیان را بهبود بخشد. اما این‌جا ترتیب رویدادها خیلی مهم است: کوشنر گفت که رسیدن به این هدف مستلزم مشخص کردن مرزهاست و بعد از آن هم باید اصلاحات سیاسی بنیادی در تشکیلات خودگردان فلسطینی انجام شود، که شامل اقدامات ضدفساد گسترده، و برقراری موثر حکومت قانون، از جمله حقوق مالکیت می‌شود. به عبارتی، علاوه بر پول - یا به قول او «پول مردمان دیگر» که منظورش کمک‌های مالی نه چندان بزرگی از طرف آمریکا است - مدت‌ها طول خواهد کشید که فلسطینیان شاهد بهبود کیفیت زندگی خود باشند.

اگر سه نکته‌ای که یاد شد، بیت‌الغزل طرح کوشنر باشد، آهنگ آن هم‌راستای خودبینی و لاف‌زنی خاص پدربزرش ترامپ است؛ هرچند با جذابیت و لطافت بیشتری از آنچه آن پدرسالار خانواده مطرح می‌کند. کوشنر که در حضور جمع کثیری از کارشناسان خاورمیانه سخنرانی می‌کرد، برای مفهوم تخصص آشکارا ارزشی قائل نبود. وقتی از او درباره تعریف موفقیت و عواقب احتمالی شکست سوال شد، خیلی راحت آن را «مسئله واشنگتن» خواند - هرچند بعد قبول کرد که محتمل‌ترین نتیجه، شکست طرح است و آن را «قمار هوشمندانه» خواند- و در عین حال، تعاریف مختلفی از موفقیت دیپلماتیک ارائه کرد: «موفقیت چهره‌های مختلفی دارد. ممکن است شبیه یک توافق باشد، یا شبیه یک گفت‌وگو باشد، یا منتج به همکاری نزدیک‌تر شود، یا برخی مسائل را حل‌وفصل کند.» حتی به نظر می‌آمد او حوصله این بحث را ندارد که ممکن است تاریخ - یعنی حافظه تاریخی، میراث تاریخی، و مصائب تاریخی - نقشی در این مناقشه بازی کند که بیشتر ناظران باور دارند مناقشه‌ای با بارهای سنگین تاریخی است.

برعکس، او سعی کرد خود را به عنوان ترکیبی از یک سیاست‌مرد راستگو و یک مشکل‌گشای عمل‌گرا معرفی کند و دستاوردهای غیرمنتظره‌اش را برشمرد - مثل توافق تجاری با مکزیک و کانادا، و پیشرفت قانونی در لایحه اصلاحات حقوق کیفری - و از کارنامه کسب‌وکار سه چهره اصلی در «فرایند صلح» در دولت ترامپ، یعنی خودش، جیسون گرین‌بلات، دستیار ارشدش، و دیوید فریدمن، سفیر آمریکا در اسرائیل، دفاع کرد که در حوزه وکالت املاک و ورشکستگی تجربه دارند. و خبری هم که کوشنر داد این بود که خود رئیس‌جمهور هنوز پیش‌نویس طرح صلح را نخوانده است، چرا که به گفته خودش این طرح هنوز در حال بازبینی است: «وقتی برای رئیس‌جمهور کار می‌کنید، همه تلاش‌تان را می‌کنید که او را از خودتان مایوس نکنید، گرچه گاهی پیش می‌آید. اما وقتی برای پدرزتان کار می‌کنید، نمی‌توانید مایوسش کنید.»

در مجموع، کوشنر رویکردی جدید، هر چند نه کاملاً بی‌سابقه، نسبت به صلح‌سازی در خاورمیانه ارائه کرد. اگر ترامپ طرح کوشنر را تأیید و آن را پیشنهاد کند، اولین طرح در مورد صلح خاورمیانه بعد از برنامه بی‌نتیجه ریگان در ۱۹۸۲ خواهد بود که در آن آمریکا ایده‌هایی را برای حل‌وفصل دائمی مناقشه اسرائیل و فلسطین ارائه کرد که هیچ ربطی به گفت‌وگوهای جاری صلح در آن زمان نداشت. در این صورت، این طرح بر خلاف سیاست قدیمی آمریکا است که مذاکرات مستقیم بین طرفین را بهترین روش برای حصول توافق دوطرفه و رضایت‌بخش می‌دانسته است. از این گذشته، خارج کردن مقوله «دولتمندی» از فرمول آمریکا، به خودی خود انحرافی بزرگ از اجماع هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات است که پس از حمایت جورج دبلیو بوش از رسیدن به هدف ایجاد دولت فلسطینی در ۲۰۰۲ به وجود آمد.

طُرْفه آن‌که از نظر صورت‌بندی، تأکید کوشنر بر تعیین یک نتیجه نهایی و سپس همکاری با طرفین برای حصول آن نتیجه، عین رویکرد سنتی اعراب برای صلح‌سازی است. این موضوع را به خوبی می‌توان در ابتکار صلح عربی مشاهده کرد که در سال ۲۰۰۲ از طرف عربستان مطرح شد و خواهان عقب‌نشینی کامل اسرائیل از اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ در ازای به رسمیت‌شناختن کامل از طرف حکومت‌های عرب بود.

طرح مذکور مورد انتقاد اسرائیل بود - و حق هم داشت - چون جایی برای مذاکره باقی نمی‌گذاشت، و فقط اجازه گفت‌وگو درباره نحوه اجرای طرح پیشنهادی را می‌داد. به نظر می‌رسد پیشنهاد کوشنر در اساس طوری طراحی شده که از مناطق خطرناک سیاسی پرهیز شود - یعنی آنچه ممکن است حیات سیاسی نتانیاهو را دچار مشکل کند؛ از جمله: مشروعیت شهرک‌های اسرائیلی که در عمق کرانه باختری واقع شده‌اند، یا طفره رفتن از برخی تقاضاهای قدیمی فلسطینیان مثل دولتداری، و همچنین ادغام کردن ایده‌های اسرائیلی‌محور در ترتیبات امنیتی. نتیجه همه این‌ها، بروز یک ناهمسازی شناختی از منظر دیپلماتیک است - یعنی پیشنهادی که دولت فعلی اسرائیل صورت‌بندی آن را رد می‌کند اما احتمالا از محتوای آن استقبال خواهد کرد.

اما هر تلاشی برای بررسی طرح کوشنر از دریچه دیپلماسی دوره‌های گذشته، باعث خواهد شد که نوآوری واقعی آن نادیده گرفته شود. به نظر من، بسیار آموزنده‌تر خواهد بود که کوشنر و هم‌قطاران او را همچون بسازو بفروش‌هایی در نظر بگیریم که دارند درس‌هایی را که از بازار مستغلات نیویورک آموخته‌اند، در خاورمیانه پیاده می‌کنند، نه دیپلمات‌هایی که می‌خواهند یک مناقشه بین‌المللی قدیمی را حل‌وفصل کنند. اگر بین سطوح طرح را بخوانیم، به نظر می‌رسد برای آن‌ها فرایند صلح مثل این است که بخواهند یک ساختمان مسکونی اجاره‌ای را در وسط منتهن به مجموعه آپارتمان‌های لوکس با مالکیت مشاع تبدیل کنند. برای تیم کوشنر، عنصر کلیدی این استراتژی این است که از توقعات فلسطینیان نسبت به آن چه طرح آمریکا نصیب‌شان می‌کند، بکاهد؛ بخصوص با توجه به رد آن‌همه پیشنهادها قبلی از طرف اسرائیل. درحالی‌که ترامپ، بعد از کشمکش‌های دوران اواما دلایل معقولی برای ترمیم روابط با اسرائیل دارد، جای تعجب نیست که فلسطینیان این رفتارها را - از حذف کمک‌ها گرفته تا بستن دفتر نمایندگی‌شان در واشنگتن - نوعی رویکرد تنبیهی نسبت به خود محسوب کنند؛ انگار که از دفتر یک وکیل ورشکستگی خط خورده باشند که در واکنش به سرسختی طرف مقابل، برای امروز ۳۰ درصد بهره و برای فردا «فقط ۲۰ درصد» پیشنهاد می‌دهد.

هرکسی که خاورمیانه را می‌شناسد، می‌داند که این فرایند صلح را نمی‌توان با یک معامله املاک در نیویورک قیاس کرد. اگر ملاک ما رفتارهای گذشته باشد، فلسطینیان - و قطعاً رهبران‌شان - ترجیح می‌دهند آن قدر صبر کنند که این بسازو بفروش‌ها منصرف شوند تا آن‌که بخواهند پیشنهاد زیر قیمت آن‌ها را قبول کنند؛ هرچه باشد، فلسطینی‌ها قبلاً پیشنهادها بسیار جذاب‌تر از این را هم رد کرده‌اند، و همین است رمز طعنه آبا ایبان [سیاست‌مدار اسرائیلی] که می‌گفت فلسطینی‌ها «هیچ وقت فرصت از دست دادن فرصت را از دست نمی‌دهند». در نهایت فلسطینی‌ها می‌دانند که یک دارایی فوق‌العاده باارزش برای پیشنهاد به اسرائیل دارند - یعنی پذیرش روانی و سیاسی - و مطمئن‌اند که اسرائیلی‌ها برمی‌گردند تا برای تصمیم نهایی درباره این مناقشه تقریباً یک‌صدساله، پیشنهادها بسیار بیشتری از آن‌چه که ظاهراً در طرح کوشنر پیش‌بینی شده است، ارائه کنند.

از این گذشته، بر خلاف یک معامله املاک که در آن یکی از طرفین، ملک را دریافت می‌کند و دیگری پولش را می‌گیرد، معامله صلح خاورمیانه منتج به همسایه‌شدن دوطرفی می‌شود که تا ابد باید یک خانه دوبلکس را با هم شریک شوند. و هرچند نیویورک سرشار از فرصت‌های بی‌شمار است و همیشه جای دیگری برای ساختمان‌سازی، خرید خانه، یا تبدیل آپارتمان اجاره‌ای به آپارتمان لوکس پیدا می‌شود، در قضایه اسرائیل و فلسطین دعوا سر یک تکه زمین واحد است و فلسطینی‌ها هم جای دیگری ندارند که بروند. معنی این حرف این نیست که اسرائیلی‌ها باید صددرصد تقاضاهای فلسطینیان را قبول کنند، بلکه این است که مناقشه وقتی واقعاً خاتمه می‌یابد که هر کدام از طرفین باور کند که طرف مقابلش با حسن نیت تلاش کرده تا نیازهای خود را با تمایلات طرف مقابل آشتی دهد؛ چیزی که در شرایط موجود مطمئناً حاصل نخواهد شد.

یک نکته مهم که ظاهراً در فرمول کوشنر از قلم افتاده این است که اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها قرار نیست از صفر شروع کنند. الان ۲۵ سال است که آن‌ها وارد رابطه‌ای میان خود بر اساس قرارداد «روند آسلو» شده‌اند، و علی‌رغم دوره‌های متعدد تنش و مناقشه، وضعیت موجود برای هیچ‌کدام از طرفین آن قدر غیرقابل قبول نبوده که بخواهد کلاً از آن خارج شود. در واقع، تشکیلات خودگردان فلسطینی با همه قصورهاییش، حالا به چیزی شبیه یک حکومت عربی معمولی تبدیل شده که از برخی حکومت‌ها کمتر دچار فساد و ناکارآمدی و خشونت و انحصارطلبی است و از برخی دیگر فاسدتر و ناکارآمدتر و خشن‌تر و انحصارطلب‌تر است. از زمان سرکوب انتفاضه دوم در ۱۵ سال پیش، و در اختیار گرفتن غزه توسط افراطی‌های حماس سه سال بعد از آن، نیز تشکیلات فلسطینی پسا-عرفات و تحت رهبری محمود عباس کمیابش با اسرائیل در صلح به سر برده است، و همکاری امنیتی با ارتش اسرائیل را حفظ کرده، و مراقب بوده است که کرانه باختری به دست بنیادگرایان اسلام‌گرا نیفتد.

هر طرح صلح هوشمندانه‌ای از طرف آمریکا باید روی بنایی که فعلاً هست ساخته شود، و مراقبت شود که وضعیت شکننده موجود به خطر نیفتد. اما اظهارات کوشنر فاقد توجه به این واقعیت خاکستری است. حین مصاحبه ما، کوشنر یک بار با استفاده از استعاره‌های پزشکی، صریحاً گفت که طرح او مرضی را شفا خواهد داد که دارد مناقشه اسرائیل و فلسطین را تشدید می‌کند. اما چالش واقعی او این است که طرح پیشنهادی او از سوگندنامه بقراط - یعنی آسیب‌نزدن به بیمار - تخطی نکند.

این بی‌توجهی به عواقب احتمالی شکست، به باور من نه تنها برای منافع آمریکا خطرناک است، بلکه حتی آرمودن آن توسط دولت آمریکا هم نشانه بی‌احتیاطی است. هرچند ایالات متحده باید آماده ارائه ایده‌های خود برای کمک به مذاکره طرفین باشد - همان‌طور که جیمی کارتر در ۱۹۷۹ در کمپ‌دیوید کرد، بعد از ۱۷ ماه چانه‌زنی سفت‌وسخت بین مناخیم بگین و انور سادات و تیم‌های مذاکره‌کننده‌شان - شکاف بین اسرائیلی‌ها و فلسطینیان آن قدر زیاد است که امروزه هیچ فرمولی را نمی‌توان برای پیوند دادن آنها پیدا کرد. از این منظر، ظاهراً جزییات آن‌چه که کوشنر و شرکایش می‌خواهند روی میز مذاکره بگذارند اهمیتی ندارد، چون در محیط سیاسی موجود، بین بهترین پیشنهاد اسرائیل و کمترین توقع فلسطینی‌ها (و برعکس)، هیچ فصل مشترکی موجود نیست. این تلاش بی‌مورد - که اساساً ترامپ اختیارش را به کوشنر داده - تلاشی قابل‌تحسین نیست، بلکه بی‌مسئولیتی است.

حتی اگر شکست به عنوان «قمار هوشمندانه» پذیرفته شود، باز هم دوستان اسرائیل - از جمله دوستان دولت فعلی اسرائیل - پیش از تشویق ترامپ به پیگیری رسمی طرح صلح دامادش، در مورد یک مسئله باید خوب فکر کنند؛ یعنی خطر مشروعیت‌زدایی از ایده‌های خوب کوشنر در نتیجه شکست طرح. در واقع، شاید کوشنر فکر می‌کند که طرح صلحش، حتی اگر نتواند پیشرفتی در صلح ایجاد کند، به عنوان مرجعی برای مذاکرات آینده به بقای خود ادامه خواهد داد، اما به همین اندازه احتمال می‌رود که جانشینان ترامپ ایده‌های او را - حتی اگر پخته و معتبر و باارزش باشد - به زباله‌دانی دیپلماسی بریزند. با توجه به سیاست حزبی عمیقاً قبیله‌وار موجود در آمریکا، راحت می‌توان تصور کرد که دولت آینده - خصوصاً یک دولت دموکرات - پیشنهادها مربوط به ترتیبات امنیتی، اسکان مجدد آوارگان، اصلاحات سیاسی فلسطینیان، و توسعه اقتصادی منطقه را، اگر مگر ترامپ روی آن‌ها خورده باشد، رد کند. و از آن‌جا که تیم کوشنر با همدلی عمیق نسبت به اسرائیل به آن‌ها پرداخته، این موضوع احتمالاً به ایده‌هایی که خصوصاً به نفع حکومت اسرائیل هستند، آسیب خواهد زد. برای همین است که من امیدوارم نتانیاهو سر عقل بیاید و قبل از آن‌که «معامله قرن» به سیاست رسمی آمریکا بدل شود، آن را متوقف کند.

گیج‌کننده‌ترین شخصیت این نمایش تراژدی-کمدی در حال ظهور، خود کوشنر نیست؛ او ظاهراً صادقانه می‌خواهد که طرحی بریزد تا میل پدرزیش را برای تبدیل‌شدن به بانی صلح خاورمیانه ارضا کند. حتی عباس هم نیست که ظاهراً طبق نمایش‌نامه بازی می‌کند و ترجیح می‌دهد راه تکراری تصویب قطعنامه‌های بی‌خاصیت سازمان ملل و تحسین‌شدن در پایتخت‌های اروپایی را دوباره طی کند. (اگر عباس تخیل و پشتوانه سادات را داشت، می‌فهمید که بهترین راه برای برهم‌زدن یک نقشه آمریکایی که منافعش را تهدید کرده این است که صریحاً خواستار گفتگوهای مستقیم با اسرائیل شود.) حیرت‌آورترین شخصیت این داستان نتانیاهو است.

نتانیاهو که به‌زودی به دیرماندترین نخست‌وزیر اسرائیل تبدیل خواهد شد، بقای خود را مدیون ترکیبی از مهارت‌های سیاسی بی‌رحمانه و گریز غریزی‌اش از خطر است. امروزه هیچ رهبر دموکراتیکی استعداد طبیعی او را برای درک چگونگی پیروزی در انتخابات ندارد، حتی آگه پیروزی

مستلزم مانورهای خطرناک در لبه مرزهای سیاسی و قانونی و اخلاقی باشد. به علاوه، هیچ رهبر دیگری در عرصه جهانی، امروزه موفقیتش را از ترکیب دیپلماسی خلاق و جسورانه همراه با استفاده خویشتندارانه و مدبرانه از قوای نظامی برای بهبود موقعیت استراتژیک کشورش کسب نکرده است.

در شرایط عادی، نتانیاهو اصلاً دوست ندارد رییس‌جمهور ایالات متحده، طرح مفصلی برای حل و فصل دائمی مناقشه اسرائیل و فلسطین ارائه کند. چون او فهرمان آهسته‌تروی است، یعنی دیپلماسی گام‌به‌گام که هم نیات واقعی طرف مقابل، و هم انعطاف سیاسی هواداران اصلی‌اش را می‌سنجد - و او حق داشته که از ایده‌های «ساخت آمریکا» درباره بهترین گزینه برای اسرائیل طفره برود.

در این صورت، چرا نتانیاهو نسبت به نقشه صلح پیش‌رو خوشبین است؟ چرا به نظر می‌رسد که آماده است از راه‌حل‌شناسی همه‌چیزدان آمریکایی، که می‌داند خطرناک است، استقبال کند و به آن مشروعیت دهد، و حتی ترامپ را تشویق کند که دقیقاً آن‌چه را که او سال‌ها با آن مخالف بوده، پیشنهاد بدهد؟

توضیحات احتمالی زیادی وجود دارد. بعد از تصمیم ترامپ برای انتقال سفارت‌خانه آمریکا به اورشلیم، و خروج از توافق نامطلوب هسته‌ای با ایران، و به رسمیت‌شناختن حاکمیت اسرائیل بر بلندی‌های جولان، احتمالاً نتانیاهو ریاست‌جمهوری ترامپ را به عنوان یک فرصت نادر تلقی می‌کند تا گرایش دولت فعلی آمریکا به اسرائیل را به عنوان سیاست رسمی ایالات متحده تثبیت کند. شاید نتانیاهو مطمئن است که عباس در این آزمون رهبری، مرتکب اشتباهات فاحشی خواهد شد و اشتباهات فلسطینیان راه را برای اسرائیل باز خواهد کرد تا بخش‌های مهم کرانه باختری را به اسرائیل ضمیمه کند بی آن‌که خشم واشنگتن را برانگیزد و یا در دنیای بزرگتر اعراب با مخالفتی روبه‌رو شود. شاید هم نتانیاهو عمیقاً درگیر مصیبت‌های قانونی خودش است و «معامله قرن» را اسباب نجات حیات سیاسی خود می‌بیند.

توجیه فزاینده هرچه باشد، من امیدوارم که خصلت «نتانیاهو چونان متفکر استراتژیک» بر خصلت «نتانیاهو چونان تاکتیک‌شناس سیاسی» غلبه کند، و هرچه دارد به کار بگیرد تا طرح کوشش را قبل از آن‌که ترامپ تا چند هفته دیگر آن را به نام خود منتشر کند، خنثی سازد. این ممکن است مستلزم تقاضای مستقیم از رییس‌جمهور آمریکا باشد. یا این‌که، مستلزم جلب حمایت کسی باشد که مورد احترام رییس‌جمهور است تا به جای او چنین درخواستی را مطرح سازند - مثلاً شلدون ادلسون، حامی مالی پرنفوذ جمهوری خواهان، یا لیندسی گراهام که حرفش در گوش ترامپ می‌نشیند. برای اسرائیل و دوستانش نکته کلیدی اینجاست: تنها راه حفظ مزایای طرح صلح کوشش، این است که این طرح را کنار بگذاریم.

**رابرت ستلوف مدیر اجرایی انستیتو واشنگتن است.*